

گروه اندیشه؛ چهارشنبه گذشته جلسه نقدوبررسی کتاب «گذر از عصر باستان به فنودالیسم» در پژوهشکده تاریخ اسلام بدون حضور حسن مرتضوی، مترجم کتاب و همچنین دیگر مدعو از بیش اعلام‌شده داریوش رحمانیان با سخنرانی دوفنر از منتقدان برگزار شد؛ هاشم آقاجری و حسینعلی نوذری، پری اندرسون نویسنده این کتاب با بررسی تاریخ‌نگاری سده‌های میانه اروپا به سیر مادی تکوین، رشد و فروپاشی نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مکنی بر کار برده‌های یونان باستان، روم، تهاجم اقوام ژرمنی، جامعه کوچ‌نشین و الگوهای متفاوت فنودالیسم در شمال، شرق و غرب و منطقه مدیترانه‌ای اروپا تا فرماسیون می‌پردازد. این کتاب مقدمه‌ای بر کتاب مهم اندرسون یعنی «تبارهای دولت مطلقه» است که پیش از این با ترجمه حسن مرتضوی منتشر شده است. نویسنده در هر دواثر کوشیده با مطالعه دوعصر باستان و فنودالیسم از سویی و استبداد از سوی دیگر، ارتباط میان این دودوره را در چارچوب نظریه «ماتریالیسم تاریخی» نشان دهد. اندرسون با ارجاع به نظریات مارکسیسم کلاسیک و کاستی‌های آن در تحلیل تاریخی نظریات نویی را در این آثار مطرح می‌کند.

هاشم آقاجری در سخنان خود به صورت اجمالی به بررسی آثار اندرسون و روند انشعاب نخله‌های مختلف فکری در «سنت مارکسی» پرداخت؛ از مارکسیسم ارتدوکس و سنتی، مارکسیسم هگلی لوکاج، جریان‌های مارکسیسم فرانسوی و ساختارگرا، چپ نو و جریان مجله نیولفت‌ریویو تا پری اندرسون وای.بی.تامپسون که دیگر خود را نه مارکسیست که ماتریالیستی تاریخی می‌داند. سپس حسینعلی نوذری به ذکر نکات انتقادی حول صحبت‌های آقاجری پرداخت و درباره تأثیر پررنگ تاریخ‌نگاری مارکسیستی اندرسون بر دیگر مورخان غیرمارکسیست صحبت کرد. هردو منتقد با اذعان به ترجمه ارزشمند و پرزحمت این کتاب معتقد بودند عنوان کتاب به جای «گذار» باید «گذارها» ترجمه می‌شده و این نه ایرادی ملاقطی که اتفاقا مرتبط با هسته اصلی تفکر اندرسون است؛ یعنی نگاه انتقادی او به روند خطی تاریخ در نظر مورخان مارکسیسم روسی. از این رو تأکید او بر کلمه جمع «گذارها» در عنوان کتاب بی‌مورد نبوده. آنچه در ادامه می‌آید، گزیده سخنان هاشم آقاجری و حسینعلی نوذری در این نشست است:

هاشم آقاجری:

ماتریالیسم تاریخی؛ مبنای کار اندرسون

پری اندرسون مورخ و نظریه‌پرداز مارکسیست است. مارکسیسم به‌عنوان یک نظریه و مکتب در قرن بیستم تا به امروز شاهد قرائت‌های مختلفی بوده است. در یک تمایز بنیادی می‌توان مارکسیسم حزبی، دولتی و شورویایی را از مارکسیسم علمی تفکیک کرد؛ یعنی مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی رسمی دولت‌های بلوک شرق به سرکردگی شوروی در برابر مارکسیسم محافل روشنفکری غرب اروپایی. خود مارکسیسم اکادمیک و روشنفکرانه نیز یکدست نبوده و بعد از جنگ جهانی دوم و حتی قبل از آن از اختلافات بین‌الملل دوم به نخله‌های مختلفی تقسیم شده است. در بین‌الملل دوم مارکسیسم لنینیستی از مارکسیسم غربی و سوسیال‌دموکراسی جدا شد و کائوتسکی و برشتاین این جدایی را در پیوند با سوسیال‌دموکراسی امروزی که در احزاب اروپایی به وجود آمد، ادامه دادند. مارکسیسم حزبی و لنینیستی نیز به علت اختلافات سیاسی و تئوریک در انقالب اکثر هیچ‌گاه یکدست نبود و از ابتدا محل نزاع بود. تروتسکیسم خود را از استالیانیسم جدا کرد. مارکسیسم سنتی معتقد به فرماسیون‌های پنج‌گانه تاریخ و سیر خطی جوامع بشری از جوامع اشتراکی، کمون اولیه، برده‌داری، فنودالیسم، سرمایه‌داری و سرانجام تحول به سوسیالیسم و جامعه بدون طبقه بود. در برابر این قرائت تک خطی از مارکس، قرائت‌های دیگری نیز وجود دارد. یکی شیوه تولید آسیایی است که در آثار مارکس به‌صورت پررنگ مطرح نشده بود. این موضوع تمایز بین غرب و شرق را پررنگ می‌کند. اما تحولات بعد از جنگ جهانی دوم اختلافات ایدئولوژیک را بین مارکسیست‌ها شدیدتر و غنای ایدئولوژیک آن را بیش از همیشه کرد؛ از مارکسیسم انگلیسی و مورخان حزب کمونیست بریتانیا تا مارکسیسم هگلی لوکاج، مارکسیسم ساختارگرا و فرانسوی لویی آلتوسر تا جریان‌های چپ نو. لوکاج مارکس جوان و مارکس پیر را از یکدیگر تفکیک کرد و به‌این وسیله کوشید مارکسیسم را از یونزتیویسم انگلیسی جدا و به سنت فلسفی آلمان وصل کند. در بین گروه مورخان مارکسیست حزب کمونیست بریتانیا نیز انسجام و یکدستی ادامه پیدا نکرد. کریستوفر هیل و اریک هابساگم از چارچوب‌های راست‌گشیی مارکسیست وفادارتر بودند اما افراد دیگری با توجه به تضادهای تئوری مارکسیستی (از جمله در تئوری خطی تاریخ) به‌تدریج نسخه‌های دیگری از نظریه مارکس را ارایه دادند که دوفنر از معروف‌ترین آنها ای.بی.تامپسون با کتاب معروف «ساختن طبقه کارگر انگلیس» و دیگری پری اندرسن است. نظریه تامپسون در زمینه طبقه کارگر و تاریخ با واکنش هم‌فکران او همچون پری اندرسن مواجه شد و مجادله جدی و گرمی بین او و همچنین با نویسندگان مارکسیسم آلتوسری درگرفت. تامپسون در کتاب «فقر نظریه» که هنوز به فارسی ترجمه نشده، علیه نظریات آلتوسر موضع گرفت. در این کتاب چهارمقاله وجود دارد. مقالا ۲۰۰ صفحه‌ای کتاب در نقد مارکسیسم ساختاری آلتوسری بود.

او در مقالات دیگر این کتاب مطالعات اندرسون را نیز به نقد کشید که البته اندرسون نیز مفصل به این نقدها پاسخ گفته است. اندرسون خوشبختانه هنوز زنده و ۷۶ سالگی مشغول تحقیق در دانشگاه کالیفرنیاست. آخرین مقاله‌ای او نوشته مربوط به جنبش‌های بهار عربی است. او ۲۰ سال سردبیر مجله نیولفت‌ریویو بوده و اولین مقاله خود را در ۱۹۶۴ نوشته است. در آن دوره و در زمان کنگره‌سیستم حزب کمونیست شوروی، افشاگرهای خروشچف علیه استالیانیسم از یک سو و تجربه بهار پراگ و حمله ارتش شوروی به مجارستان در فضای مارکسیسم غربی انعکاس زیادی داشت و به بحث‌ها و انتقادات فراوانی منجر شد. تامپسون و اندرسون هم از این قضیه مصون نبودند. اولین مقاله او با عنوان «ریشه‌های بحران کنونی» معطوف به مشکلات جنبش کارگری و انقلاب سوسیالیستی در بریتانیا بود؛ کشوری که با پیش‌بینی‌های مارکس در کنار آلمان انتظار می‌رفت نخستین انقلاب‌های کمونیستی در آنها اتفاق بیفتد. او برای یورپ‌اندن بحث دوکتاب نوشت که در واقع دوجلد از یک کتاب هستند؛ یکی کتاب «گذارها از عصر باستان به فنودالیسم» و دومی «تبارهای دولت مطلقه». در سال ۱۹۷۶ مقاله‌ای در ارتباط با ناسازگاری‌های نظریه متفکر ایتالیایی آنتونیو گرامشی نوشت که بر چپ نو غربی تأثر زیادی گذاشت. در سال ۱۹۷۴ کتاب «ملاحظات در باب مارکسیسم غربی» را نوشت که چالشی علیه تامپسون بود. در آنجا اندرسون کوشید فراتر از حجاب استالیانیسم سیر تحولات مارکسیسم را در غرب مطالعه کند. در ۱۹۸۰ «بحث‌هایی درون مارکسیسم انگلیسی» را نوشت و به جنگ تامپسون رفت. مجموعه مقالات «پرستش‌های انگلیسی» را پس از آن و در سال ۱۹۹۲ «منطقه درگیری» را نوشت که آقای‌مرتضوی آن را به «منطقه تعهد» ترجمه کرده که به‌نظر می‌آید منطقه درگیری ترجمه درست‌تر و رساتری باشد. در ۲۰۰۹ «جهان قدیم و جهان جدید» و در سال۲۰۱۲ «آیده‌های هندی» را نوشت. اندرسون وقتی مقاله «ریشه‌های بحران» را نوشت، هدفش حل مشکل تحلیل و استراتژی جامعه‌های معاصر و مساله جنبش کارگری در بریتانیا بود. وقتی دوجلد «گذارها از فنودالیسم» و «تبارهای دولت مطلقه» را نوشت قاعدتا باید کم

نقد و بررسی «گذر از عصر باستان به فنودالیسم» با حضور هاشم آقاجری و حسینعلی نوذری

گذارهای تاریخ‌نگاری در قرن بیستم



علی خاوه، حسن مرتضوی، هاشم آقاجری

او باید درباره انقلاب‌های بورژوایی و جلدچهارم نیز درباره تحلیل و فعالیت سرمایه‌داری کنونی و مسایل آن و راه‌های به چالش کشیدن آن و هموار کردن انقلاب پرولتری می‌بود.

ترجمه خوب چیزی از تالیف خوب کم ندارد و به غنای زبان فارسی کمک می‌کند اما متأسفانه در بوروکراسی دانشگاهی و به‌خصوص بیرون از دانشگاه در ایران به این موضوعات اهمیتی داده نمی‌شود. به لطف انتحال کتابی را ترجمه و به نام خود منتشر می‌کنند. متأسفانه در هفته‌های اخیر در دانشگاه و بیرون از دانشگاه تعدادی از این سرق‌تها مشخص شده است. در این فضا باید از زحمت ترجمه آقای‌مرتضوی و نتیجه آن قدردانی کامل کرد. اما در عین‌حال ترجمه و کار خوب را نیز می‌توان نقد کرد تا نقطه‌های ضعف آن مشخص شود. اندرسون عمدا اسم کتاب را گذارها گذاشته و نه گذار. چرا گذارها؟ به دلیل ویژگی اصلی تفکر اندرسون. او بر خلاف مارکسیست‌های ارتدوکس حزبی و رسمی و دولتی نمی‌خواهد چارچوب‌های رسمی مارکس را به جریمت تبدیل کند و به صورت مکانیکی به کار ببرد. او گذار از فنودالیسم را خطی نمی‌داند. جوامع مختلفی که وارد فنودالیسم شده‌اند، هرکدام یک نوع گذار داشته‌اند. واژه «گذار» که آقای‌مرتضوی ترجمه کرده، یک منطق تک خطی را در ذهن تداعی می‌کند در حالی‌که کتاب اندرسون کاملا خلاف این نگاه است. تفاوت دوم این است که اندرسون ثبوت‌هایی که در مارکسیسم رسمی وجود دارد و هنوز محل مناقشه است را تغییر می‌دهد. در مارکسیسم اکونومیستی که در کشور ما نیز رایج بود، گفته می‌شد زیربنای اقتصاد است. روینا هم امور حقوقی، ایدئولوژیکی، مذهبی، فرهنگی و… رابطه این‌دو درترمینیسم اقتصادی است و بنابراین تحول چیزی جز تغییر پایه تا بتواند اقتصادی و به دنبال آن تغییر روینا نیست. اما این ثبوت امروز رابطه جزمی خود را از دست داده، برخی حتی از تأثیر روینا بر زیربنا می‌گویند. برخی برای روینا خودمختاری قایلند. در کتاب «تبارهای دولت مطلقه» نهاد دولت و حیطه سیاست برجسته شده و بر آن تأکید گذارده شده اما در مارکسیسم جزمی و سنتی و اکونومیستی این مساله مورد توجه قرار نمی‌گیرد و مقام آن پایین آمده است. این بحث در آثار اندرسون نیز مهم می‌شود و روی اقتصاد تأثیر می‌گذارد. در بخشی از همین کتاب، اندرسون تحولات اروپا را بررسی می‌کند. او اروپای شرقی و غربی را مقلایه می‌کند. هرکدام از اروپای شرقی و غربی را به جنوبی و شمالی تقسیم و در مورد هرکدام جداگانه بحث می‌کند، مثلا فرانسه، اسپانیا، انگلیس و پرتغال در اروپای غربی با یکدیگر تفاوت دارند. در اروپای‌شرقی نیز به همین‌گونه است. البته هرچه جلوتر می‌رویم، در سرمایه‌داری از تنوع‌ها کاسته می‌شود و نوعی فرماسیون اجتماعی سیطره خود را بر کل گیتی پهن کرده است. به قول امانوئل وال‌رشتاین ما با «جهان

هاشم آقاجری: ترجمه خوب چیزی از تالیف خوب کم ندارد و به غنای زبان فارسی کمک می‌کند اما در بوروکراسی دانشگاهی به این موضوعات اهمیتی داده نمی‌شود. به لطف انتحال کتابی را ترجمه و به نام خود منتشر می‌کنند. در هفته‌های اخیر در دانشگاه و بیرون از دانشگاه تعدادی از این سرق‌تها مشخص شده است. در این فضا باید از زحمت ترجمه آقای‌مرتضوی و نتیجه آن قدردانی کامل کرد

نظام» سرمایه‌داری مواجهیم. برخی مفکران نیز از اصطلاح جهان نظام اسلام سخن می‌گویند. امپراتوری‌های هخامنشی، رومی و چینی هیچ‌کدام حوزه گسترده اسلام را نداشتند است. اما سرمایه‌داری از اسلام هم فراتر رفته و هیچ جایی را مصون نگذاشته و در هر نقطه از عالم وجود دارد. در جلداول کار اندرسون تنوع بیشتری می‌بینیم ولی در «تبارهای دولت مطلقه» این جنس تنوع‌ها کمتر می‌شود. اندرسون شرایط امروز جوامع را دارای تفاوت‌هایی تاریخی می‌داند. او فرانسه را مدل معیار می‌گیرد و انگلیس را با آنجا مقایسه می‌کند. او فنودالیسم فرانسه را سنخ‌نما و تنها نمونه کامل رخداد عملی می‌داند. اما در انگلیس و هیچ‌چیز دیگری از نظر او فنودالیسم سنخ‌نما و معمول وجود نداشته است. در مقاله «ریشه‌های بحران کنونی» نیز همین را می‌گوید. او از این نظر انگلستان را عقب‌مانده و نتیجه را ضعف جنبش کارگری انگلستان می‌داند. البته انتقادهای زیادی در این زمینه بر او وارد است. او بدون دلیل فرانسه را قاعده می‌داند و بقیه کشورها را تبدیل به استثنا می‌کند. قاعده‌ای که یک‌نمونه داشته باشد، در واقع قاعده نیست. من فکر می‌کنم دلیل اینکه او جلدسوم و چهارم کتاب خود را نوشت همین موضوع بود. او نیاز به یک انقلاب بورژوایی عادی داشت تا بتواند گذر از فنودالیسم به سرمایه‌داری را توضیح دهد. در مارکسیسم نو گاه مناسبات تولیدی از نیروهای تولید پیشی می‌گیرند و گاه مبارزه طبقه کارگر نقش مهم‌تری می‌گیرد. تامپسون و اندرسون در عین‌حال مارکس و انگلس را با نگاهی انتقادی قرائت می‌کردند و تامپسون حتی در اعتراض به مذهبی‌کردن مارکسیسم گفت من دیگر مارکسیست (به عنوان یک سنت) نیستم و ماتریالیست تاریخی هستم. مبنای کار اندرسون هم ماتریالیسم تاریخی بود. اما معنا و مفهوم این اصطلاح باید تبیین و روشن می‌شد.

حسینعلی نوذری:

منطق پویای درونی مارکسیسم در آثار اندرسون داعیه جدایی پری اندرسون از مارکسیسم صبیح نیست. او در تاریخ‌نگاری مارکسیستی تحول بزرگی ایجاد کرد و نظریه او، فارغ از تعصبات ایدئولوژیک،

تاریخ

نگاه

یک‌مورخ

شاید بتوان شیوه تاریخ‌نگاری اندرسون را همان چیزی دانست که در فضای تاریخ‌نگاری ایران کمتر به چشم می‌خورد؛ شروع از روال‌ها و روندهای مادی، فرازوفروند نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تلاش برای پیگیری تغییرات و دگرگونی‌های تاریخی نه از طریق ایده‌ها، نظام آرا و عقاید، بلکه به مدد فرآیند تکوین و بسط این ایده‌ها در بستر تاریخی خاص. پری اندرسون مورخ و نظریه‌پرداز بریتانیایی در ۱۹۳۸ متولد شد. او یکی از چهره‌های تأثیرگذار بر مطالعات و نظریه‌های تاریخی از یک سو و یکی از چهره‌های برجسته چپ نو در اروپاست. اندرسون به همراه مجموعه‌ای از مورخان بریتانیایی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در قالب یک گروه در حزب کمونیست بریتانیا گروه مورخان حزب را تشکیل می‌دادند. همکاری او و مجموعه دیگری از مورخان چپ بریتانیا مانند تامپسون و هابسایم در میان مکتب‌های تاریخ‌نگاری مدرن، مکتبی را پی‌ریزی کردند که با عنوان کلی مارکسیسم بریتانیایی شناخته می‌شود. اندرسون ۲۰سال مداوم سردبیر نشریه شناخته‌شده «نیولفت ریویو» بود و بعد از آن در دوران بازنشستگی به‌عنوان عضو هیات‌تحریریه با این نشریه همکاری می‌کند. اندرسون در این نشریه دوقالیه درخشان نوشت: عناصر فرهنگ ملی (۱۹۶۸) و سرچشمه‌های بحران کنونی (۱۹۶۴). مقاله‌اول به زندگی روشنفکری و میانمایگی آن پس از جنگ بریتانیا می‌پردازد و مقاله‌دوم به ناتوانی بورژوازی انگلیس در شکل‌دهی یک جهان بینی منسجم. این مقالات در واقع نگاه متفکر جوانی است که سعی می‌کند سهم بریتانیا در فلسفه، زیباشناسی و نظریه سیاسی را بررسی کند. اندرسون اکنون استاد تاریخ و جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس آمریکا است. او بیشتر با دواثر اکنون کلاسیک «گذارها:

از دوران باستان تا فنودالیسم» و «تبارهای دولت مطلقه» شناخته می‌شود. اندرسون در آثارش به دنبال بناکردن شکلی از ماتریالیسم تاریخی است که با پیش‌توانه نظری و فلسفی و چارچوب مفهومی مشخص به سراغ امور واقعا موجود بیرو. او در این زمینه هم به فیلسوفان مارکسیست می‌تازد که اسیر مفاهیم انتزاعی خویش‌اند و هم به مورخان مارکسیست که چارچوب نظری مشخصی را پایه‌ریزی نمی‌کنند. او علاوه‌بر این دوکتاب، صاحب تالیفاتی از جمله ردپای ماتریالیسم تاریخی، خاستگاه‌های پست‌مدرنیته و منطقه درگیری است.

این دوران باستان تا فنودالیسم» و «تبارهای دولت مطلقه» شناخته می‌شود. اندرسون در آثارش به دنبال بناکردن شکلی از ماتریالیسم تاریخی است که با پیش‌توانه نظری و فلسفی و چارچوب مفهومی مشخص به سراغ امور واقعا موجود بیرو. او در این زمینه هم به فیلسوفان مارکسیست می‌تازد که اسیر مفاهیم انتزاعی خویش‌اند و هم به مورخان مارکسیست که چارچوب نظری مشخصی را پایه‌ریزی نمی‌کنند. او علاوه‌بر این دوکتاب، صاحب تالیفاتی از جمله ردپای ماتریالیسم تاریخی، خاستگاه‌های پست‌مدرنیته و منطقه درگیری است.

کتاب «گذار از عهد باستان به فنودالیسم» دویخش اساسی دارد؛ یک بخش بررسی عصر باستان و عهد عتیق و دوران کلاسیک و صورت‌بندی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی این دوره است. اندرسون وجه متمایز این عصر و همچنین وجه عام و همه‌شمول آن که در همه مناطق جغرافیایی یکسان است را فرماسیون «برده‌داری» می‌داند. این شیوه تولید البته یکدست نیست. وقتی به آثار پیکولوسکا یا دیاکونوف با دیگر مورخان که درباره عصر باستان تحقیق کرده‌اند توجه کنیم، این وجه را می‌بینیم. این مورخان با وجود اینکه متعلق به سنت مارکسیسم روسی بودند، اما کارهایی اساسی را به مخاطبان ارایه داده‌اند که خوشبختانه به فارسی نیز ترجمه شده است. تنها در مورد صورت‌بندی تاریخی معتقد بودند از نظم و قاعده کلی بیروی می‌کنند و قاعده رخداد مشخص بر آنها حاکم است، یعنی همه نظام‌های عهد باستان به صورتی متفاوت می‌توانند بر مبنای ضرورت‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، منطبق بر شرایط و مقتضاهای جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی، منطبق بر زمین‌ها به سائر حوزه‌ها را رقم می‌زند و همین موضوع سبب می‌شود که ما شاهد عقب‌نشینی در صورت‌بندی برده‌داری و برآمدن تدریجی صورت‌بندی فنودالیسم‌شویم. در بخش‌دوم دوره گذار، روند تاخت‌وتاز و تهاجم و تجاوز از شمال به جنوب، شرق و غرب بررسی می‌شود. بخش دوم کتاب به اروپای غربی و شیوه‌ها و مناسبات فنودالی می‌پردازد. او فرماسیون‌های مختلف را در قالب فنودالیته بررسی می‌کند. در کنار پارامترهای تأثیرگذار در شکل‌گیری، تکوین و تحول فرماسیون فنودالیته عنصر بسیار مهمی وجود دارد که در دوران عتیق وجود نداشت و در دوران گذار از فنودالیته به سرمایه‌داری هم این عنصر روبه‌افول بود. در این دوره فنودالیته به‌عنوان یک‌مفهوم اساسی می‌بالد و اگر این عنصر را نادیده بگیریم، تصویر و قرائت از فنودالیسم اروپایی ناقص خواهد بود. این عنصر «سیطره حکومت کلیسا» از قرن چهارم و پنجم تا قرن‌پانزدهم و حتی تا قرن‌هفدهم و دوره فرماسیون است. این عنصر مبنای حقوقی و قضایی و رابطه آن با مالکیت خصوصی مطلق را به‌وجود می‌آورد.

با رسمیت‌یافتن مسیحیت به‌عنوان دین رسمی امپراتوری، مفهوم مالکیت خصوصی مطلق مجوزهای حقوقی و ایدئولوژیک و شرعی پیدا می‌کند. به موازات آن شاهد شکل‌گیری نظام فکری و آموزه‌های فلسفی نظام حوزوی هستیم و این به‌عنوان یکی از منابع مهم مشروعیت‌بخشی، تداوم‌بخشی و نهادینه‌سازی صورت‌بندی فنودالیته عمل می‌کند چراکه کلیسا و اصحاب آن، خود به‌عنوان ذینفع اساسی در این فرماسیون ایفای نقش می‌کنند.

تامل

نگاهی به کتاب «شبکه‌های خشم‌وامید» طلیعه انقلاب؛ جایی که همه چیز آغاز شد*

علی اخوت

بیباید با چشمانی باز و زنده به جهان پیش‌روی‌مان نگاه کنیم؛ جهانی مملو از بحران و فلاکت اقتصادی، زدوبندهای سیاسی–تجاری، بدبینی سیاسی، تخلخل فرهنگی، افسردگی و بی‌امیدی شخصی؛ جهانی که جوهر بی‌اعتمادی و تباهی در آن نشست کرده و دیگر سخت بتوان لکه‌ای سفید یافت؛ جهانی که فرصت را برای صاحب قدرت فراهم کرده تا قربانیان خود را در کوره‌های سرمایه بسوزانند، تا به هرقیمتی شده همه یک‌شکل، هم‌قد، هم (بی)‌نژاد و یک جنس شوند. اما ناگهان آنها که چندسال زودتر از این یاداشت با چشمانی باز و زنده جهان‌شان را دیدند، نظم مسلط این جهان را بر هم زدند. ایده تغییر این‌بار در کالبد شورش‌های بهارعربی، جنبش تسخیر وال‌استریت و جنبش‌های ایسلند، یونان، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا رو آمد؛ ایده‌ای که «همواره در جایی دیگر و وقتی دیگر اتفاق می‌افتد». مردم درون مرزهای بهارعربی، با دستان خالی انقلاب کرده و حکومت‌شان را محکوم کردند. ساختار و نظم مسلط را برهم‌زدند و راهی را نه طلب، بلکه خلق کردند. در آمریکا نیز جنبش تسخیر وال‌استریت به رخداد سال بدل شد و ۹۹درصدی‌ها و منافع یک‌درصدی‌ها به سیاسی‌ترین موضوع نه‌فقط آمریکا، بلکه جهان بدل شد. جنبش‌هایی به‌عنوان «اتحاد برای تغییر جهان» با خواست عدالت اجتماعی ودموکراسی حقیقی صدهاهازنفر را در جهان متحد کرد. اما در این میان اتفاق مهم دیگری هم افتاد؛ انقلابیو رسانه‌ها و شرکت‌های چندملیتی و دولت را بی‌اعتبار اعلام کردند. اعتماد میان آنها و تمام ساختار مسلط از بین رفت؛ یعنی همان چیزی که جامعه، بازار و نهادها را به هم گره زده بود. در حاشیه جهانی که اصرار دارد به اندازه همه انسان‌ها جا برای زندگی نیست، افرادی دوباره گرد هم آمدند تا فرمی نو از باهم‌بودن و مردم‌بودن را خلق کنند. در آغاز تعداد آنها کم بود؛ در نهایت شکل‌گرفته، اما شبکه‌ای از هزاران نفر شکل گرفت که شاید میلیاردهانفر با فریاد، خشم و امید آنها زنده شده بودند. در این میان شبکه‌های اجتماعی با تمام فرم‌های اینترنتی به فضاهای خودمختاری بدل شدند که ناگهان از حدود اختیارات و کنترل دستگاه‌های اجرایی خارج شد. کتاب «شبکه‌های خشم و امید» کاستلز شاید یکی از تازه‌ترین و دقیق‌ترین تحلیل‌های است که روند شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی موسوم به بهارعربی و جنبش تسخیر وال‌استریت را در عصر اینترنت بررسی می‌کند؛ جنبش‌هایی که مردم را از فضای امن اینترنت به سمت اشغال فضای شهری کشاند، به سوی ملاقاتی کور با یکدیگر و با سرنوشتی که قصد داشتند خود آن را رقم بزنند. کاستلز در این کتاب می‌کوشد روندی را بشکافد که در آن افراد با به‌اشتراک‌داشتن بیم‌وامید در

شبکه‌های خشم‌وامید	
جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت	
مانوئل کاستلز	
ترجمه: مجتبی قلی‌پور	
ناشر: مرکز	
قیمت: ۱۹۸۰ تومان	

فضای عمومی آزاد اینترنت و با ملحق‌شدن به یکدیگر در خیابان و با تصور برنامه‌هایشان، بدون توجه به دیدگاه‌های شخصی و پیوندهای سازمانی‌شان تشکیل شبکه دادند؛ مردمی که «دعا کردند حق ساختن تاریخ، تاریخ خودشان را دارند». او در این کتاب در تلاش است ابعاد گوناگون این جنبش‌ها را بررسی کند. کتابی که پژوهش‌های کاستلز را درباره جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای است؛ جنبش‌هایی که به‌نظر می‌رسد دست‌آخر با درگیرشدن در منازعاتی که ریشه در تناقض‌های بنیادین جهان ما دارند جوامع قرن‌بیستم را شکل می‌دهند.

به باور کاستلزن جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای نخستین‌بار در جهان عرب رشد و گسترش یافتند و البته به‌طرز مبرگری با خشونت قانون مواجه شد، خشورتی که حافظ قانون دیکتاتوری‌های عرب بود؛ جنبش‌هایی که سرنوشت‌های متفاوتی داشتند؛ از پیروزی مردم تا مصالحه و کشتار مکرر و جنگ داخلی. در همین حین جنبش‌های شبکه‌ای دیگری نیز به موازات شورش‌های عرب رقم خورد که علیه مدیریت مسیب بحران اقتصادی نولیبرالیسم در اروپا و آمریکا بود. جنبش‌هایی در یونان، پرتغال، اسپانیا ایتالیا و بریتانیا که علیه قوانین و ساختارهای شکل گرفت که مردم را قربانی سردمداران مالی و نظام سرمایه‌داری نولیبرال کرده بود؛ همان‌هایی که مسبب اصلی این بحران بودند. با این حال کاستلز در این کتاب تأکید دارد جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای‌شده، همچون جنبش‌های اجتماعی در طول تاریخ به مبارزه و مباحثه و تکامل ادامه خواهند داد و سپس وضعیت وجود کنونی آنها به‌تدریج محو خواهد شد. به باور او این جنبش‌ها حتی اگر در موردی نامحتمل‌تر خود را به یک‌کشگر سیاسی، حزب یا شکلی جدید از کارگزاری تبدیل کنند، باز هم بر اثر این دگرگونی از موجودیت خود دست کشیده‌اند چراکه کاستلز از استلال خود نتیجه می‌گیرد که یگانه مساله مهم برای ارزیابی معنای یک جنبش اجتماعی عبارت است از بازدهی اجتماعی و تاریخی عملکرد آن و تأثیرش بر مشارکت‌کنندگان آن به‌مثابه اشخاص و با جامعه‌ای که تلاش می‌کند آن را درگون کند. بر این اساس، کاستلز خود معترف است که بسیار زود است که بتوان نتیجه نهایی این جنبش‌ها را ارزیابی کرد، هرچند هم‌اکنون می‌توان گفت حکومت‌ها تغییر کرده و نهادها به چالش کشیده شده‌اند و باور به سرمایه‌داری مالی جهانی مسلط، شاید به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر در اذهان اغلب مردم متزلزل شده است. کاستلز تحلیل نهایی خود را چنین صورت‌بندی می‌کند: میراث هرجنبش اجتماعی عبارت است از تغییر صورت فرهنگی که از طریق کنش ایجاد کرده است چراکه به باور او اگر ما درباره برخی از ابعاد بسیار مهم زندگی فردی یا اجتماعی‌مان به گونه‌ای متفاوت بیندیشیم، نهادها مجبور خواهند بود بالاخره تسلیم شوند. هیچ چیز تغییرناپذیر نیست، اما تغییرات رخ‌داده در تاریخ از یک مسیر از پیش تعیین‌شده بیرونی نمی‌کنند؛ زیرا مفهوم مفروض تاریخ گاهی نامفهوم می‌شود. براساس تحلیلی که کاستلز در این کتاب به دست می‌دهد میراث احتمالی جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای شده که هنوز در مرحله ساخته‌شدن هستند، چه خواهد بود؟ پاسخ کاستلز دموکراسی در قالب مشارکت جمعی مردم است؛ شکل جدیدی از دموکراسی، این آرزوی دیرینه و هرگز تحقق‌نیافته بشر.

◀ عنوان فصل دوم کتاب